

ومسيلة الكذاب وطلیحه نام مدعیان دروغگو خروج نموده. واسود العنسی در یمن و مسيلة الكذاب در یسامة و طلیحه در دیار بنی اسد بدعوی نبوت برخاسته بسیاری مردمان را که هنوز نومسلمان شده بودند. بانیر نکهای نادان فریب از راه راست برآورده جمعیت خود را آنچنان قوت دادند که بسیاری والیان اسلام از مقاومت ایشان عاجز شده بمدینه منوره عودت نمودند رسول الله علیه السلام در شدت بیماری نیز برای رهایی اسلام از مضرت کید دروغگویان سعی بلیغ فرموده و بقبائلی که هنوز در مسلمانی ثابت قدم و بعض والیان را نیز که در یمن باقی مانده بودند او امر مخصوصه ارسال نمودند چون بچنگ و پیکار مغلوب گردانیدن اسود العنسی که جمعیتی بسیار داشت خیل دشوار بود پس ناکهان او را بایک تدبیر حکیمانه بقتل رسانیده اسلام را از شر آن شریر دستکاری دادند. برای استیصال دیگران نیز از هر اطراف و اکناف همت و غیرت را بهر سانیدند. و برای تربیه و تأدیب قبایله قضاعه نیز که از نصرانیان عرب بوده در زمین شام اسکان داشتند از موالی رسول الله اسامه بن زید بن الحارثه را امیر الجیش ساخته و بعض اصحاب کبار را همراهش معین کردند. اما بعض اهل اغراض بأمارت اسامه اعتراض نمودند. و کلام شان بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گشته فرمودند که پیش ازین در حق پدرش زید نیز اعتراضها شده بودند. چنانچه زید در هر کاری که معین شده بود لیاقت و کفایت خورا اثبات کرده است. اسامه هم درین کار اقتدار تمام دارد. بعد از آن برای حرکت نمودن اسامه امر نموده باصحاب فرمودند که اگر ازین بیماری شدید امر حق واقع گردد باید که برای محافظه مقر خلافت بافکار صابیه اسامه

مراجعت و حرکت لشکر اسلام را نیز بحزم و تدبیرش محول و مفوض گردانید صحابه کرام فرمان پیغمبر علیه السلام را بتعظیم تمام قبول کردند. بتاريخ سنه دهم هجرت سنه روز دوازدهم ربیع الاول رسول الله علیه السلام در خانه عایشه رضی الله تعالی عنها ارتحال دار بقا نمودند. از مشارالیه بطریق نقل روایت شده است که پیغمبر علیه السلام در نفس واپسین (الرفیق الاعلی من الجنة) بیان فرزند بعد از ان شهناز بلند پرواز روح مقدس شان از قفس بدن برآمده بسوی آشیانه لامکان طیران نمود

ارتحال رسول الله علیه السلام را منادیان اعلان میکردند که عمر بن الخطاب در مجمع ناس رسید و گفت محمد وفات نکرده است بلکه مانند موسی بمناجات رفته است. و عن قریب عودت نموده منافقان را که این خبر را اعلان مینمایند مؤاخذه خواهد فرمود. عمر هنوز درین خطابت بود که ابو بکر بن قحافه رضی الله تعالی عنه رسیده و عمر را در بحر تحسر و تأثر مستغرق دید و گفت (انصت یا عمر) یعنی ای عمر خاموش باش. ولیکن عمر از کمال تحیر و تأثر امر ابو بکر را بکوش نیابورده بمخطبات خود دوام نمود. بنابرین ابو بکر هم از طرف دیگر آغاز خطابت کرده و کسانی که با طرف عمر فراهم آمده بودند پراکنده شده بجانب ابو بکر توجه نمودند. ابو بکر بعد از جدوثنای ایزد متعال بسوی ناس متوجه شد و گفت اگر در میان شما از پرستندگان محمد باشند بدانند که محمد ارتحال دار بقا نموده است. اما اگر پرستاران خدا باشند خدای تعالی الی الابد باقیست. بعد از ان آیه کریمه (وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سيجزي الله الشاکرین)

قرائت نمود مفهوم شریف آیه کریمه . محمد تنها پیغمبر است پیش
ازو هم پیغمبران دنیا آمده و رفته اند . اگر محمد بمیرد و یا قتل شود
آیا باز بدین قدیم خود بر میگردید . و اگر کسی بر کرد هر آینه بخدای
تعالی زیانی نمیتواند رسانید . و جناب یزدان بندگان شکر کنندگان
را جزای خیر احسان خواهد فرمود . چون ابو بکر رضی الله
تعالی عنه آیات مذکور را تلاوت نمود عمر بهوش آمده دانست که
فی الحقیقه محمد علیه السلام ارتحال دار بقا نموده است و در اعضا
و اعصابش ضعف تمام پدید آمده بر زمین افتاد . وقتی که خبر
ارتحال رسول الله بمکه رسید در میان اهالی مکه نیز قیل
و قال بسیار بظهور آمده علامتهای ارتداد مشاهده شدن گرفت .
مگر سهیل بن عمرو که در وقت تحریر عهدنامه حدیبیه فقره محمد
رسول الله را قبول نکرده بود بر در کعبه استاده و اهل مکه را بدعوت
فراهم آورد و گفت ای ساکنان مکه شما از واپسین ایمان آوران هستید
نخستین مرتدان مشوید . خدای تعالی این کار را مانند فرموده
رسول الله علیه السلام بخد کال خواهد رسانید . زیرا که رسول الله
درین مکان که اکنون من استاده ام بر پا استاده گفته بود که ای اهل
مکه شما هم مانند من لا اله الا الله بگوید . طائفه عرب بشما مطیع
خواهد شد . و امم دیگر بشما جزیه خواهند داد . و خزائن کسری
و قیصر نیز در نصرت این دین مبین خرج خواهند شد . چنانچه
بسیاری کلامهای ایشان تا حال بحیرت حصول در آمده اند و عدهای
دیگر هم که هنوز باقی مانده اند البته بمرکز اجرا واصل خواهند
شد . ازین کلام هیچان ساکنان بیت الحرام ساکن شده خود را
از راه ارتداد باز داشتند . شرف و فضیلت دین اسلام هرگز انکار

نمیشود چونکه قویترین دشمنان این دین هم وقتی که دقایق و حقایق دین اسلام را دانستند ایمان آورده تا درجهٔ نهایت فداکارانه و جانسپارانه برای محافظهٔ دین خدمتهای بسیار بجا آورده اند.

رسول الله علیه السلام در هنگام شدت مرض اصحاب کرام را جمع گردانیده و در حق همگنان دعای خیر نموده فرمودند که همواره از خلاف رضای حق تعالی احتراز نمایید. در ملک خدا بر بندگان خدا جبر و تکبر مکنید. زیرا که جناب خدا مرا و شما را فرموده است که (تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون عاوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) معنای شریف آیه کریمه. ما نعيم دار آخرت را بدان کسان میدهیم که در دنیا کبر و فساد نمودن نمیخواهند. و حسن عاقبت برای پرهیزکارانست. بعد از آن از بعضی سخنهای فرقتنمای آنحضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه زار زار بگریست. و دیگر اصحاب نیز بگریه و زاری آغاز نمودند. رسول الله علیه السلام هم بگریه ایشان تاب نیاورده از میان چشم که چشمهٔ بحر حقایق و حدانیت بودند قطرات رقت آمیز را مانند مروارید ریخته فرمودند که مرا کاغذ و دوات بدهید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من الی الابد هادی شما باشد. بعضی اصحاب قیل و قال را بهمرسانیده و کلام آن حضرت را بشدت مرض حل نموده و قلم و دوات را نداده بغرفهٔ دیگر رفتند اگرچه بعد از قیل و قال باز بحضور سعادت مشرف شده بجهت نمودن وصیت تکرار بتکرار رجا و نیاز نموده باشند مگر در جواب شان چنان فرمودند که اکنون مرا بحال خود بگذارید چونکه این حال من از آن تکلیفها که شما میکنید برای من بهتر و خوشتر است.

اگرچه محرران سیر مادهٔ این وصیت را در کتب سیر رسول الله

ذکر نموده میگویند وقتی که پیغمبر علیه السلام قلم و دوات را خواستند یکی از اصحاب گفت (ان رسول الله یحجر) و ازین کلام در میان اصحاب کرام بحضور پیغمبر علیه السلام نزاع حاصل شد . و بعضی گفتند در حضور انبیا نزاع جایز نیست . پس از آنجا برآمده و در جای دیگر گفتگو به سرسائیده و باز بحضور سعادت آن حضرت عودت نموده با التماس تمام وصیت را بخواستند . (کویا کلام مذکور را عمر رضی الله تعالی عنه گفته بود) ولیکن در این باب هیچ تناسب و اطراد ندارد . بلکه در چند جا تناقض و تباین هم دارد . یکی آنکه چون در حجة الوداع پیغمبر خدا خطبه را در مجمع عام بمواجهت چند هزار نفر اسلام خوانده فرموده بودند که کلام الله و سنت رسول الله را سراج طریق هدایت شما نمودم . اگر بدان تمسک نمایید هرگز از راه کم نخواهید شد . پس بوصیت دیگر چه احتیاج مانده بود . علی الخصوص در حجة الوداع خطبه را برای استماع کافه حجاج باواز بلند میخواندند و در جایکه اواز منقطع میشد از آنجا اصحاب کرام آنرا تا جای دیگر باواز بلند میرسانیدند . چون خطبه حجة الوداع بامتواتر آمد دست پس در صحت آن بقدر زره هم شبهه نداریم . دوم آنکه . بکتاب معتبره و اخبار موثوقه نیز ثابت است که اصحاب کرام در حضور پیغمبر علیه السلام آنقدر ادبانه حرکت می نمودند که بجانب روی مبارک ایشان نگاه هم نمی انداختند . پس چگونه در حضور سعادت ایشان نزاع میتوانستند کرد . سیوم آنکه اولاً در دادن کاغذ و دوات مخالفت نمودن و باز در طلب وصیت اصرار و الحاح کردند . چون در اینجا تناقض و تباین ظاهر است . پس چنین حرکت را بعمر رضی الله

تعالی عنه اسناد نمودن هرگز شایان نیست. محققین سیر متفق بر آنند که صدق و محبت حضرت عمر بذات همایون پیغمبر بدرجه بود که بمجرد شیوع خبر ارتحال آن حضرت سراسیمه شده میگفت محمد وفات نکرده است بلکه برای مناجات رفته است. چون ابوبکر رضی الله تعالی عنه ارتحال جناب پیغمبر را اعلان کرده بود عمر مدهوش شده بر زمین افتاده بود. پس چگونه عقل باور میکند که ذواتی که بدین صفت موصوف باشند سخنی را که بمواجهه احاد ناس هم گفتن شایان نیست بحضور رسول الله علیه السلام خصوصاً در آخر نفس ایشان بگویند. پس معلوم شد که هر آینه درین باب اصحاب اغراض غرضی مخصوص دارند. گویا پیغمبر علیه السلام میخواستند که علی کرم الله وجهه را خلیفه خود سازند و بعضی اصحاب قبل و قال را بمرسانیده نگذاشتند که درین باب وصیت نمایند. اگر چنان باشد پس چرا بعد از آن در طلب وصیت الخلیف و اصرار نموده بودند. و الخلیف درین باب نظر و بحث دارد. کیریم که اگر رسول الله علیه السلام سخنی چنین فرموده هم باشند باز هم از این کلام وصیت خلافت علی رضی الله عنه بیج وجه مفهوم نمیشود. چونکه پیغمبر علیه السلام فرموده بودند که برای شما چیزی بنسویسم که بعد از من الی الابد هائی شما کرده. و هرگز از راه کم نخواهید شد. علی رضی الله تعالی عنه ابدی نبود که الی الابد هئامی امت میتواندست شد. بغیر از این وقتی که مردمان در جمیت ثقیفه با ابوبکر رضی الله تعالی عنه بیعت میکردند. ابوسفیان بنزد علی بن ابی طالب رفته گفت ما میخواهیم که بتو بیعت نماییم و اگر درین باب مخالفت روی نماید در آن صورت من مکه را پیاده و سواری مالامال خواهم کرد.

علی ازین سخن روی درهم کشید و گفت غرض تو آنست که در میان اسلام تفرقه حاصل شود. وقتی که بیماری پیغمبر علیه السلام مشتمد گردید عباس رضی الله تعالی عنه بعلی کرم الله تعالی وجهه گفت برو و از رسول الله پرس که بعد از ایشان خلافت بکه میرسد. علی گفت من اینرا پیغمبرم چونکه اگر ما وصیت ننماید در آن صورت خلافت را بما هرگز نخواهند داد. در تاریخ کامل ابن اثیر تحریر شده است که چون علی شنید که مردمان ابوبکر را بیعت میکنند انچهان بزودی برخاست که تنها با جامه خواب از خانه برآمده برای بیعت پشتافت و پوشاکش را که از خانه فرستاده بودند در ثقیفه پوشیده بود. متواتر است که رسول الله علیه السلام خلافت را بهیچ کس وصیت نفرمودند. مگر در شدت مرض بجای خود ابوبکر را برای نماز استخلاف نمودند. و بقول مؤرخین ابوبکر هفتده بار پیش نماز شده است. میگویند چون مرض پیغمبر علیه السلام مشتمد شد باصحاب که در حضور سعادت شان حاضر بودند گفتند ابوبکر را بگویند تا پیشوای نماز شود. زوجه محترمه ایشان حضرت عایشه بنت ابوبکر نیز حاضر بود و گفت دل پدرم نازل است بنابراین بمقام شما نمیتواند استاد. باز فرمودند که ابوبکر را بگویند تا امام شود عایشه گفت پدرم بدان تحمل ندارد. ازین سخن خاطر خاطر رسول الله علیه السلام متغیر شده فرمودند که (ان کن صواحب یوسف) یعنی شما طائفه زنان دوست یوسف هستید. و الحاصل عایشه را عتاب نموده گفتند (مروا ابابکر فلیصل بالناس) سبب نخستین بیعت ناس با ابوبکر رضی الله تعالی عنه نیز همین بود.

چون از سیاق اخبار و وقایع روز کار معلوم میشود که علی

کرم الله تعالى وجهه از اتباع شیخین هرگز استنکاف ننموده است .
 پس آنکسانیکه بخلاف این گفته اند . هر آینه غرضی دیگر
 داشتند . در اصل باعث احداث اختلاف بنی عباسیه شده اند .
 زیرا که نخستین ایشان بدعوی استحصال حق آل رسول ایزد متعال
 خروج نموده و جهان را بدروغ بی فروغ پر کرده و خلافت را بنام آل
 رسول الله گرفتند . و بعد از آن خیانت و اهانت را که در حق
 ایشان بجا آور دند . انشاء الله تعالی آنها را نیز بدلائل قطعیه
 و شواهد یقینیه اثبات خواهیم کرد . و من الله توفیق

(بیعت ثقیفه)

وقتی که رسول الله علیه السلام ارتحال دار بقا نمودند . آل
 و اصحاب خیلی اند و هیکن و بتجهیر و تکفین رسول الله علیه السلام
 مشغول شده بودند که عمر رضی الله عنه بدر آمد و گفت
 میخواهم که اندکی ابوبکر را ببینم . گفتند او بتجهیر مشغول است .
 گفت باید که او را ببینم چون ابوبکر از خانه رسول الله برآمده
 همراه عمر ملاقات کرد عمر بوی گفت در ثقیفه بنی سعد یعنی در صف
 بنی سعد انصار فراهم آمده میخواهند که سعد بن عباد را بیعت
 نمایند . و اگر در اینجا زودترسیم میترسیم که در میان اسلام تفرقه واقع
 خواهد شد . پس ابوبکر و عمر و ابو عبیده رضی الله تعالی عنهم
 باهم ثقیفه رفتند . و دیدند که انصار جمع شده برای بیعت سعد
 حاضر هستند . ابوبکر زود بخطابت آغاز کرده و در حق انصار که
 در اسلام قدم داشتند و در تأیید دین اسلام مال و جانرا فدا کرده
 بودند ستایش فراوان نمود و گفت ای معشر اسلام چون ما از قوم
 و عشیرت رسول الله هستیم پس باید که ما امرای ملت باشیم و شما نیز

ازوزرا . حباب بن منذر بسخن آغاز نموده و فضل و تقدم انصار را که در دین اسلام داشتند بیان کرد و گفت (منا امیر و منکم امیر) یعنی انصاف آنست که امیری از ما و امیری از شما باشد . یعنی يك امیر از اوس و خزرج و يك امیر از قریش بشود . عمر گفت اجتماع دو امیر بريك مسند نمیتواند شد . بلکه امیری تنها تعلق بآدارد چونکه رسول الله علیه السلام شما را بما وصیت کرده است نه ما را بشما . و اگر امیری شما میخواست در انصورت ما را بشما وصیت میکرد نه شما را بما . اگر چه عمر و جناب در حق يك دیگر يك دو حرف شدید هم بر زبان رانده بودند . مگر امین الملة ابو عبیده زود بکلام آغاز نمود و گفت ای انصار از جناب پرور کار بترسید (و انتم اول من نصر و آزر فلا تکونوا اول من بدل و غیر) یعنی چون شما مقدمترین قوت دهنده و یاری کننده اسلام هستید . پس شما نخستین تبدیل کننده و برهم زننده مشوید . بعد ازان از انصار بشیر بن سعد برخاست و گفت ای معشر انصار چون محمد از قریش بود پس امیری هم بهمین قوم اولی است و اگر چه فضل تقدم ما که در جهاد و نصرت دین اسلام داشتیم انکار نمیشود اما چون مقصد ما از ان محض تحصیل رضای خدا و رسو الله بود پس برای نیل دنیا با اهل حق تعرض نمودن بیج وجه شایان نیست . حباب روی خود بچنانبوی کردائیده با آواز بلند گفت آفرین بر تو باد که بیسر عم خود سعد چه خوب مظاهرت نمودی بشیر گفت (لا والله و لکن کرهت ان انازع قومنا حقهم) یعنی بخدا چنین نیست مگر بامردمانکه حق دارند منازعه نمودن را مکروه میدانم . بعد ازان ابو بکر رضی الله تعالی عنه بچنانبوی و ابو عبیده اشارت نمود و گفت ازین دو یکی بیعت

بکنید. عمر گفت نمیشود چونکه رسوالله علیه السلام تقدم ترا پیشوا کرد انیدن نماز بمانشان داده است. و در جایکه تو باشی ما امیری را قبول نمیتوانیم کرد. و زود دست خود را در از کن تا تو بیعت نمایم. بشیر بن سعد بر همکنان سبقت ورزیده بیعت نمود بعد از آن دیگران هم فوج فوج آمده بیعت کردند

روز دوم خلافت بیعت عامه اجرا شده خلیفه رسول الله ابو بکر رضی الله تعالی عنه در مسجد شریف بر منبر بر آمده بعد از حمد و ثنای خدای تعالی چنین گفت ای ناس اگر چه من امیر شما شده ام مگر از شما بهتر نیستم. اگر در امیری حرکت راست نمایم باید که مرا یاری کنید. و اگر کجی نمایم مرا بر راستی بیارید. صداقت امانتست و کذب هم خیانت. ناتوان شما نزد من تواناست چرنکه حق او را از قوی تحصیل می نمایم. و توانای شما نیز پیش من ناتوان است چونکه حق ناتوان را از قوی میستانم. انشاء الله جهاد را هرگز ترك نخواهید کرد. زیرا که خدای تعالی ترك کنندگان جهاد را همیشه حقیر و ذلیل میگرداند تا من در تحصیل رضای خدا و رسول خدا باشم مرا اطاعت کنید. و اگر از امر خدا و رسول الله اندکی تجاوز نمایم مرا اطاعت مکنید. چونکه در آن صورت اطاعت نمودن شما بمن هرگز لازم نیست. اکنون وقت نماز نزدیک شده است برای نماز بر خیزید. خدای تعالی همکنان را رحم کند.

صحابه کرام رسول الله علیه السلام با تنظیم مهمام مصالح انام و اهل بیت نیز برای خدمت تجهیز و تکفین رسول الله علیه السلام مشغول شده روز دوم ارتحال آنحضرت فراخور وصیت تجهیز

و تکفین بهرسانیده در جایکه وفات کرده بودند دفن نمودند .
 باشهر اقوال مدت شصت و سه سال بهر شدند .

(شمائل رسول الله علیه الصلوة والسلام)

رسول الله علیه السلام میانه قد و بزرگ سر و کندم کون اندکی
 مائل بسرخ و وجه مبارک اندکی دراز و سیاه چشم بوده در میان
 ابروان فراخ و موهای ریش مبارک بسیار و میانه دوشانه کشاد
 و سربازوان کلفت و سنیه پهن و دست و پای اندکی ستبر و موها راست
 و کردن صاف داشتند . وقتی که بیک طرف التفات میفرمودند با همه
 وجود میگردیدند . و در رفتار چنانکه از کر یوه پایین آیند
 حرکت نموده بسرعت میرفتند . و اکمل بنی نوع بودند صلی الله
 تعالی علیه وسلم .

من در اینجا سیرت سنیه حضرت نبویه را مجلا و تبرکا نوشتم .
 مقصد من آن نیست که تاریخ اسلام را استیعاب نموده بنویسم بلکه
 نیتم آنست که تنها مواد مهم را که از ظهور اسلام تا این زمان باسلام
 تأثیر تمام دارند باسباب و حقایق بیان نمایم . و نخستین حقیقت دین
 اسلام و اختلافیکه در حق عقاید اسلام بظهور آمده است و اصول
 مذهب اهل سنت و جماعت و جبریه و معتزله را بیان و بعد از آن رأی
 و افکار این دو فرقه اخیر را محاکمه می نمایم .

(اصول مذهب اهل سنت)

از رسول الله علیه السلام پرسیدند که اسلام چیست فرمودند که .
 (ان تشهدان لا اله الا الله و انی رسول الله و ان تقیم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم شهر رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سیلا)

یعنی گواهی دادن بیکانگی خدا و پیغمبر بودن من از طرف خدا و ادا نمودن نماز مفروضه و دادن زکوة مال و گرفتن روزه در ماه رمضان و حج نمودن بیت الله اگر استطاعت ان داشته باشی . بعد از ان پرسیدند که ایمان چیست فرمودند که (ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رساله و الیوم الآخر و ان تؤمن بالقدر خیره و شره) یعنی بخدا و فرشتگان و رسولان و کتابهای خدا و بروزرستخیر و بقدر و بخیر و شر قدر باور نمودن است . بعد از ان پرسیدند که احسان چیست فرمودند که (ان نعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک) یعنی خدا را چنان پرستش نمای که گویا تو او را می بینی اگر چه تو او را نمیبینی مگر او ترا می بیند . بعضی اهل اسلام معنی حقیقی باور کردن قدر و بخیر و شر قدر بخوبی ندانسته بد و فرقه منقسم شدند . یعنی یکی جبریه و دیگری ضد تمام آن معتزله است . و هر یکی از ایشان بچند اقسام منقسم گشته و چون هر فرقه ایشانرا یکان یکان بیان نمودن از صدد تألیف برونست پس تنها مذهب اصحاب جبر محض و ارباب اختیار محض را بیان میکنیم چونکه ایشان برزکترین فرقههای دیگر هستند .

(جبریه)

جبریه میگویند انسان هیچ اختیار ندارد . بلکه در کافه افعال مجبور است و انسان را از شرف انسانیت محروم ساخته بدرجه جهادات فرود آورده اند . و بحديث شریف (و ان تؤمن بالقدر خیره و شره) و بدیگر حدیث شریف نیز که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که (السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه)

استناد نمودند . مفهوم منیفش آنست که اهل سعادت و اهل شقاوت در شکم مادر متخلق گشته پیدا میشوند . یعنی سعادت و شقاوت در پیدایش است . چون کلام پیغمبر علیه السلام عبارت از باور کردن آن خیر و شر است که مقدر الهی است . پس ایشان معنی حقیقی کلام رسول الله علیه السلام را که عبارت از بیان تاثیر آن خلقت است که بمخلوق دارند دانسته چنان مذهبی غریب ایجاد نمودند که حدود الهی را نیز تعطیل میتوانند کرد . چونکه اگر انسان در فعل خود مجبور میشد هم حدود ساقط میکردید و هم انتظام احوال انام برهم میخورد . این حال نیز مخالف حکمت بالغه یزدانست زیرا که بقای عالم باحوال انتظام مربوط است اگر باحوال حوادث کائنات بنظر امعان نگاه انداخته شود . مشاهده میکردد که همگی اشیا بنظامات متسلسله بایکدیگر چنان مربوط هستند که بقدریک ذره هم مخالفت ندارند . مگر آنچه با فائده میرساند ما را خیر و آنچه ضرر میرساند ما را شر میخوانیم . باوجود که این ماده در حق عموم صحیح نمیشود . چون روی زمین باقوام ملل مختلفه مسکونست و بحکم .

(مصائب قوم عند قوم فوائد)

خیر یک قوم بقوم دیگر شر و مصیبت یک قوم بقوم دیگر فائده میبخشد . پس دانسته شد که در جهان خیر و شر مطلق نیست بل بنسبت یکدیگر خیر متضمن شر است و شر متضمن خیر . این حال در حق سایر حیوانات نیز همچنین جاریست . چونکه تمامی اجسام که در جهان یافت میشوند آکل و مأکول هستند . چنانچه

از زمین نباتات و از نباتات حیوانات پرورش مییابند. و آخر الامر باز زمین آنرا غذای خود میسازد. و زمین بدل مایتمحلل میشود. یعنی آنچه میدهد باز میستاند. همچنین همکنان یکدیگر را خورده دور میکنند. چون این قاعده از ذرات هوایا بزرگترین حیوان جاری بوده بیک دیگر ظلم میکنند. پس معلوم شد که بقای انواع و اجناس مخلوقات نیز از همین دو صفت حاصل میشود که ما آنرا خیر و شر میخوانیم. و تعارف که مطلوب الهی است بقای انسان حاصل میشود. بحکم حدیث قدسی (کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) معنای شریفش آنست که من یک کنجینه مخفی بودم و خواستم که دانسته بشوم پس خلق را پیدا کردم تا دانسته بشوم. در اینجا مراد از خلق انسانست چونکه وجود و قدرت حق تعالی چنانکه انسان می فهمد دیگر حیوانات نمیدانند.

(نتیجه)

این احوال عند الله هرگز شرک حساب نمیشود. چون ما افعال الهیه را بیچاره ناقص می پیماییم بنا برین خطاهای بزرگ میپیماییم. (اللهم ارنا الحق حقاً نتبعه وارنا الباطل باطلاً نجتنبه) احوال عمومی مذکور قوانین عمومی هستند که جناب باری تعالی برای بقای سلسله مخلوقات تقدیر کرده است. ازین احوال عمومی حیوانات حس و ادراک و حرکت دارند. و انسان از دیگر حیوانات نطق و ترقی بیشتر دارد. استعمال حواس نیز باراده حیوان موقوفست. اگر سوء استعمال نموده همچنس خود را تهدی نماید شر. و اگر حسن استعمال نموده بد دیگران لطف و خوبی نماید خیر میشود و از همین

حرکت که متضمن این دو صفتست هر يك فراخور عمل خود در دنیا و عقبی جزا و سزایابد یعنی بخیر جزای خیر می یابد و بشر نیز جزای شر . (نتیجه) چـون جبریان معنی قدر و خیر و شر که در حدیث شریف محرر است نمی فهمند که عبارت از ان مقدر است که در احوال عمومی جاری میباشد بنابرین انسانرا در احوال خصوصیه مجبور پنداشته در بادیۀ کراهی حیران و سرگردان مانده اند . و چون احوال عمومی خود مجبور است . پس قدر هم عبارت از همینست (معترزه)

طائفه معترزه که در اوائل ایشان را اصولیه میخواندند . میگویند انسان در احوال خصوصیه مختار است . اگر قوت و قدرت خود را بحاسن صرف نماید مثاب و اگر بقبایح صرف کند عتاب میشود . و اگر کسی بگناه کبائر که در شریعت نهی شده است ارتکاب نماید در عقبی عذابش مخلد است . فی الجمله ایشان هم در دنیا باحد . شرعیه که مقیاس است مخصوص عقاب آخرت را بیجاانه متناسب نیچوده افراط و تفریط کرده اند . و در عقبی بدوام عذاب بعض اصحاب کرام رسول علیه السلام نیز که مصباح هدایتند حکم نموده اند . و بخلاف امویه و عباسیه چابلوسی و کاسه لیبی نموده در مسئله سلب صفات و خلق قرآن نیز مظاهر و اهل سنت و جماعترا خیانت و اهانت و اصحاب کرامرا افتراهای بسیار نموده باعث فسادهای بیشمار شده اند . طائفه نظامیه که قوی ترین معترزه است خدای تعالی را از خلق شرمزده پنداشته میگویند شر از فکر بد حاصل میشود . و حق تعالی ازین صفت پاکست . و خیر و شررا از حیز حقیقی دور انداخته بمذهب مائی زندیق تقرب نموده اند

چنانچه رسول الله علیه السلام نیز برای اصولیه فرموده اند که ایشان
مجوسیان اسلام هستند.

(خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه)

چون رسول الله علیه السلام در نهایت سنه دهم هجرت سزیه
بدارالفرار انتقال فرمودند . مهاجرین و انصار با ابوبکر رضی الله
تعالی عنه بیعت نموده و مشارالیه باجماع امت خلیفه رسول الله
علیه السلام شده اسامه بن زید را برای تأدیب قبیله قضاعه معین
کردانید اگرچه عمر رضی الله عنه نیز زیر سایه لوای سعادت التوا
که در دست اسامه بوده معین شده بود اما اسامه مانند عمر رضی الله تعالی
عنه در ملازمت مقر خلافت مناسب دیده عمر را بخدمت خلیفه
رسول الله فرستاد که درین خصوص مشورت نمایند . و بعضی صنادید
انصار که اسامه را نمیخواستند از حد ائت سن اسامه سخن رانده
بعمر گفتند باید که برای سپهسالار ساختن شخصی که در سن از اسامه
بزرگتر باشد بخدمت خلیفه رسول الله عرض نماید . چون عمر
بخدمت ابوبکر رسیده رأی صوابی اسامه و بعد از آن افکار
صنادید انصار را تقریر نمود . بیکبار خلیفه رسول الله از جای خود
برجسته مانند موسی علیه السلام که در هنگام عودت از مناجات از سبب
اختلافیکه در میان بنی اسرائیل بظهور آمده بود برادر خود هارون
علیه السلام را از ریش گرفته عتاب کرده بود ریش مبارک عمر را
گرفته گفت یا عمر تو چگونه سخن کسانرا در باب تبدیل ذاتی که رسول الله
علیه السلام آنرا امیر جیش گردانیده است بمن میتوانی گفت
بعد از آن باز بجای خود نشسته و محاسن یافت شدن عمر را در مقر
خلافت تصدیق نموده نزدیک مدینه بمحل مسمی جرف که لشکر اسلام

فراهم آمده بود عزیمت و همراه اسامه ملاقات کرده و بجانب لشکر
متوجه شد و گفت در هر مملکتی که می در آید باید که حیات کودکان
وزنان و پیران و کسانی که در معبد ها مشغول عبادت باشند محافظه
نمایند . و تا ضرورت روی نماید ماده هر حیوان را اگر چه شایان
اکل هم باشد هرگز مکشید . و درختان را نیز بریده مسوزانید .
و امر را بجوبی نگاه دارید . بعد ازان عسکر را بحرکت آورده
و اسامه را بپیادگی تشییع نمود و گفت ای اسامه باید که تمامی آن
اوامر که رسول الله بتو امر کرده است اجرا نموده از یک حرف هم
خافل نشوی . اسامه از پیاده رفتن خلیفه شرمنده و مضطرب گشته
گفت یا شامسوار بشوید . و یا مرا رخصت بدهید تا پیاده شوم . خلیفه
فرمود که ایامن در راه خدا این قدر خدمت هم نمایم . و بعد از رفتن
خیلی مسافه از اسامه اذن خواسته همراه عمر رضی الله تعالی عنه
بمدینه منوره عودت نمودند . و برای استیصال پیغمبران دروغ گو
مانند طلحه و مسیله و سجاح که در آخر زمان سعادت علی الخصوص
در هنگام مفارقت رسول الله علیه السلام از دنیا بدعوی نبوت
برپاشده بجهت ارتداد ساکنان جزیره العرب سعی بلیغ میکردند .
و برای اصلاح حال قبائل و طوائف غریبه که مرتد شده بودند
همراه اصحاب کرام مشورت نمودند . صحابه کرام چنان بیان نمودند که
میدانید که اکنون بعض قبائل بالکل و بعض نیز بالفرع مرتد شده اند
و تنها طایفه قریش و بنی ثقیف در دین اسلام ثابت قدم مانده اند .
و چون عدد اسلام نیز بنسبت دشمنان خیلی اندک است پس شدت
و حدت را اظهار نمودن روانی بینیم چونکه برای اسلام خطر فراوان
دارد . خلیفه گفت اگر مخالفان از آن باج و خراج که در زمان پیغمبر

علیه السلام معین شده است يك بار شتر هم کتر بدهند باز هم همراه ایشان محاربه مینمایم .

درین اثنا اسامه بن زید از شام عودت نموده و جناب خلیفه اورا با مهاجرین و انصار همراه خود گرفته برای اسیتصال قبائل عبس و کنانه و ذبیان که بچنگ مدینه آمده بودند بحرکت آمده و در محل مسی ابرق جنگیده همگی دشمنانرا زیر و زبر کرده باز بمدینه منوره عودت فرموده . و فرصت را از دست نداده بسوی محل مسی ذی القصد که نزدیک مدینه بجانب نجد واقع شده است عزیمت و برای اصلاح اهل ارتداد از دلاوران اسلام یازده فرقه را مرتب و منتظم گردانیده خالد بن ولید را برای تأدیب پیغمبر کذاب طایفه و عکرمه بن ابی جهل را بکوشمالی مسیله کذاب و شرحبیل را برسیدن امداد عکرمه و عمر و بن العاص را باصلاح مرتدان قبیله قضاعه و خالد بن سعید بن العاص را سپهسالار فرقه های عسکر که باطراف شام میرفتند معین ساختند . و بر دیگر فرقه هانیر از رجال اهل کفایت رئیسانرا نصب و برای نکهبانی مملکت هم بقدر کفایت لشکر را تعبیه و وظیفه هر يك را معین و معاونت و مظاهرت یکدیگر را بصورتی متسلسل و متناسب بیان کرده و در دست همکنان صورت عهدنامه را که اساس کار بر همان می توان نهاد تسلیم و اجرای عدل و انصاف را بتأکید اکید تنبیه و بجهت تأمین مراسلات فرقه های احتیاط را مرتب ساخته و همکنانرا بی کار خود فرستاده خود شان نیز بمدینه منوره درآمده قرار گرفتند . فرقه های مذکور فی الفور آیات نصرت آیات را کشاده مانند سیل عرم و یا اجل مبرم دنبال کار خود بشتافتند . خالد بن ولید بمن رسیده

همراه طلیحه عقد مصاف بهم رسانید. و قبائل و طوایف که بکذب و تزویر طلیحه فریفته شده بودند از حال تزویر اشتمالش واقف گشته و او را با قوت نبوتش تنها گذاشته پی کار خود گرفتند. آنهم چارونچار براسپی باد رفتار که حاضر کرده بود سوار شده وزن خود را ردیف خود کرد آید بجانب طایفه بنی کلب که از فروع قبیلۀ قضاعه بود فرار نمود. میگویند وقتی که قبیلۀ قضاعه دین اسلام را قبول کردند آن هم مهتدی شده و در زمان خلافت عمر رضی الله تعالی عنه بز یارت کعبه معظمه آمده خلیفه را بیعت کرده است. روزی خلیفه او را بطریق لطیف گفت آیا از کهنانت چیزی باقی مانده است و یانه گفت اری هنوز هم از ان یک دو چیز باقی مانده است. و الحاصل بعد از ان در محاربه رومیان برای اسلام خدمتهای شایان هم بجا آورده است.

عکرمه نیز پیامه رسید و همراه مسایحه کذاب محاربه نموده شکست خورد. چونکه بنی حنیفه بقدر جهل هزار نفر تیغ کنار داشتند. و فرقه عکرمه بدرجه کفایت نبود. اگرچه برای عکرمه لازم آن بود که تا رسیدن شر حبیل در کارزار تعجیل نماید. مگر از کمال غیرت و شجاعت یکبار بردشمن خونخوار جمله آورده بر هم خورد و خود را بیک طرف کشیده صورت هزیمت را بجانب خلیفه رسول الله تحریر نمود. خلیفه در جوابش نوشت که زینهار عودت منمائی که برای اسلام ضرف تمام حاصل نشود. و زود با فرقههای حنیفه و عرفجه که بجانب عمان مأمور شده اند اتحاق نمائی. بعد از ان شر حبیل پیامه رسیده آنهم مانند عکرمه حرکت نموده و بر هم خورد. خود را باز کشیده هر چند عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن

عمرو پیش از آن چنانکه در فتح مکه بیان شده بود قوی ترین دشمنان
 اسلام بودند . اما بعد از آوردن ایمان در تأیید اسلام آنچنان غیرت
 و همت بجا آوردند که باعث تحسین خاص و عام شده‌اند . چونکه
 عکرمه در محاربهٔ یرموک چنانکه بیان خواهد شد مانند شیر ژیان بر
 دشمنان حله‌های فراوان آورده شهید شده است . فی الحقیقه آن
 کسانی که بصدق تمام در دین اسلام می‌درآیند چنین حرکت می‌نمایند .
 و کسانی که حقیقت اسلام را نمی‌فهمند هر آینه قدر و قیمتش را نیز نمی
 دانند خالد بن ولید از سبب قتل مالک ابن نویره که از روی سهو و خطا
 بوقوع آمده بود مسؤل گشته و چار و ناچار برای تبریهٔ ذمت بمدینهٔ منوره
 آمده بعد از تبریهٔ ذمت دیت مقتول را از بیت المال تأدیه کردند .
 و خالد مانند صاعقهٔ آتش فشان باز گشته و در میدان کارزار در آمده
 گاه غالب گاه مغلوب شده آخر الامر مسیلهٔ کذاب و بنی حنیفه تاب
 نبرد آن نیاورده و در باغی در آمده در حصارا پناه خود ساختند .
 و لشکر اسلام نیز دنبال ایشان تاخته محاربهٔ شدید نمودند . مسیلهٔ
 کذاب از کمال کین و غضب مانند بت سنگین برپای ثبات استاده بود که
 زنیکی و وحشی نام که در جنگ احد عم رسول الله علیه السلام خزه
 رضی الله عنه را شهید کرده بود مانند بلای ناگهانی بر سر مسیلهٔ حجه
 آورده قتل نمود . تماشا کنندگان فریاد بر آورده گفتند (قتله الاسود)
 یعنی اور اسياه گشت . بعد از آن دشمنان بکلی ناتوان شده رو بگریز
 نهادند . و دلاوران اسلام در عقب شان شتابان شده باصمصام
 خون آشام آن قدر دشمنانرا از حان و مان محروم گردانیدند که
 تنها کلهٔ های مبارزان بنی حنیفه بیشتر از بیست هزار در میدان
 کارزار بر خاک ادبار غلطان شدند . چون درین بازار کیر و دار
 از هر دو جانب پای ثبات را برقرار داشته پیکار خونخوار کرده بودند

بنابرین از انصار و مهاجرین هم از هفت صد نفر بیشتر و از تابعین و جله قرآن کریم نیز بسیاری رجال بدارالعلیین ارتحال نمودند. پس حافظان فرقان عظیم الشانرا که باقی مانده بودند بفرمان خلیفه پیغمبر علیه السلام فراهم آورده قرآن واجب الاحترام را چنانچه از جانب یزدان نازل شده بود تحریر نمودند. و این قرآن واجب الاحترام همان کلام سعادت فرجامست که تا این زمان متواترا بما واصل شده است.

از جزیره العرب از قبيله بنی ثعلب ثوزین و سالفة الذکر بانوئی دروغگو بنام سجاح که بدعوی نبوت برپاشده و طوائف عرب را فریفته و با قبيله بنی تمیم بتسخیر مدینه منوره بحرکت آمده و تا محل جرف نام واصل گردیده و در میان فرقه های بنی تمیم شقاق و تفاق بظهور آمده و بلا محاربه خود بخود پراکنده و پریشان گشته باز گردیدند. و سجاح همراه مسیله کذاب ملاقات کرده و دروچی و الهام سخن های فراوان رانده و آخر الامر نبی و نبیه اش خود را باماش پخته بلا صدق ازدواج نمودند. و بعد از سه روز هوداران سجاح با سجاح ملاقی شده گفتند بلا صدق ازدواج هرگز نمی شود. و از آن نزد مسیله پیامه فرستادند. مسیله کذاب بواسطه منادیان چنان اعلان کنا کنید که برای من وحی آمده است که از پنج وقت نماز که محمد فرض کرده است نماز بامداد و عشا عفو شده است و برای صدق سجاح نیز نصف واردات پیامه که به بیت المال باید است بانصف جزیره العرب تعلق بمسجاح دارد و نصف دیگرش بمن باید است و الحاصل حاصلات نصف پیامه را بمسجاح بخشیده بجای خود رجوع نمود. آخر الامر بسیاری مرتدان باز هدایت یافته و حال

مسئله کذاب خراب شده و سجاج نیز بسوی جزیره بازگشته بقبیله خود بنی ثعلب ملحق گردید. بعض مورخان میگویند سجاج تا زمان معاویه زنده بوده و عاقبت الامر تائب و مستغفر شده بحسن عاقبت نائل گردیده است.

خالد رضی الله تعالی عنه زودکار بنی حنیفه را بایک مقاوله نامه سرانجام داده و برای تصدیق آن بجانب خلیفه فرستاده و خود دریک جاقرار نکرفته مانند سحاب رحمت بحرکت آمده و فرقههای دیگر را دست گیری نموده باعث پریشانی خان و مان طلحه و مسیله گردید. و بسیاری مرتدان طوعاً مطیع شده و بجز اشخاص معدود که درهکام ارتداد بقتل مسلمانان اجتناب نموده بودند همگنان بزلال عفو سیراب شدند. و در اندک زمان کار جزیره العرب و اطراف و نواحیش باحسن وجه سرانجام یافته و اتحاد اسلام بهم رسیده بهر اطراف و اکناف عاملان اسلام نصب و معین و واردات که بیت المال تعلق داشت بمدینه منوره و اصل گردید. حاصل کلام یار غار شفیق یعنی ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه برای دین بین چنان خدمتهای خوب نموده است که از سر نو باعث احیای اسلام گردیده است اگر چه از سبب ارتحال رسول الله علیه السلام كافة اصحاب کرام و جمیع اهل اسلام مانند کوسفندان که در شب تاریک بی چوبان پریشان شده میکردند حیران و ناتوان مانده بودند مگر بفکر منور و رای مرحمت کسرت و همت عدالت پرور حضرت ابوبکر الصدیق که همواره توفیق الهی رفیق داشت باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند. چون احوال مذکور بفضیلت و رجحانیت صدیق اکبر بر اصحاب دیگر دلایست کافی پس سخن بعض بی انصافان اهل غرض

که در سینه پر کینه مرض داشته در حق چنین بزرگوار از روی جهل
و عناد زبان درازی میکنند استماع نمودن عین حماقت و محض
ضلالتست

شبهه یز خامة اهل عرفان در میدان تحقیق بچولان آمده چنان
بیان میکنند که چون خلیفه رسول الله علیه السلام یعنی ابو بکر
رضی الله تعالی عنه در مکان ذی الفصه نام فرقه های دلاوران اسلام را
برای اصلاح حال مردمان مهیاساخته خواست که خودش نیز
بالشکر اسلام بجانب میدان نبرد عزیمت فرماید. علی کرم الله وجهه
لکام اسپ خوش خرامش را محکم گرفت و گفت خدا نخواسته
اگر در میدان کارزار سهم قدر بهدفع حیات خلیفه پیغمبر کار کردد
هر آینده همگی مسلمانان محو و پریشان خواهند شد. پس عنان نوسن
تیر رفتار افکار خلیفه را باز گردانیده بمدینه نوره عودت فرمودند.
چون مورخین باخبر و محررین سیرنا مور و قعه مذکور را تحریر
و تقریر کرده اند. پس حاشا و تم حاشا با فرض اگر بعضی کسان
از اصحاب کرام در باب خلافت چنانکه بعضی منافقان ناهممان
بیان میکنند باهم رقابتی و مخالفتی هم داشته باشند با این همه
اکبر ایشان باندشمار دین اسلام مال و جان خود را فدا
و همت و غیرت را اجرا نمیکردند هر آینه آبا و اجداد مادر دین قدیم
خودمانده برای فصل چنین دعوی واهی بمیدان لعب و هوانمی
درآمدند با وجود که در آن هنگام چندین هزار ذوات کرام که
بصحبت مصطفی علیه السلام مشرف شده بذات همسایون ایشان
تقرب تمام داشتند موجود بودند و سر انجام دادن اینکار نیز
بدیشان عاید بود پس ما نمی دانیم که بعد از چندین قرنها کیست که

فصل چنین دعوی را بسیارش کرده است. آیا در قران شریف
 و یاد احادیث منیف مشهوره نبویه برای فصل چنین دعوی واهی
 بما وصیتی و تکلیفی شده است . فی فی . بنا برین خوض
 نمودن مادر چنین چیزها هم در میان اسلام باعث تفاق و شقاق
 میگردد وهم بر ضای خدا و رسول الله بکلی مخالفست . چنانچه
 این چیزها در دنیا باعث شکست شوکت اسلام خواهند شد در آخرت
 نیز موجب ندامت و باعث عقوبت خواهند گردید . حاشا کیریم
 که اگر اصحاب کرام بهوای نفس خود تابع گشته حق را کتم کرده
 باشند در آنصورت نیز در روز جزا پیش خدا و رسول خدا باز خود
 شان مسئول خواهند شد . القصه خوض نمودن مادر چنین دعوی
 هم از دایره ادب برآمدن وهم بامر خدا مخالفت ورزیدن وهم در دنیا
 میان برادران دین فتنه و فساد انداختن وهم روی خود را سیاه
 وهم دار آخرت را تباہ گردنست .

ای برادران دین بیاید این دعوی را بدنه اصحاب کرام بگذاریم
 که در آن هنگام حاضر بودند و حقیقت حال را از ما بهتر میدانستند .
 مادر کار اسلاف کرام که ما را مسلمان کرده بجانب دین حق
 و معقول ره نموده اند . یعنی از بادیه شرک و ضلال بر آورده در شاهراه
 توحید انداخته اند . دخل نماییم . بلکه برای ما هم و الزم آنست که
 ما اخوت خود را قوت بدهیم تا بسعادت دارین نائل شویم . چونکه
 خدای تعالی در روز جزا هر کس را از کار خود سوال خواهد فرمود .
 و ما بچسبن صواب و خطای اصحاب کرام . کلان نیستیم که درین باب
 تحری نماییم . بلکه این کار را بخود ایشان بگذاریم . و ما باز
 بصدد بخود رجوع نماییم .

چون کارمردان بانتظام تمام سرانجام یافت خلیفه پیغمبر
 علیه السلام برای تقویه اسلام اتحاد عربان عراق را که در آن هنگام
 تابع حکومت ایران بودند. اهم و الزم دانسته. و هنوز خالد
 در یمن بود که مثنی را باهشت هزار سوار تیغ گذار بجهت پیکار دیار
 عراق فرمان داده. و چون خالد بن ولید از یمن باز گردید. بتاریخ
 دوازدهم سنه هجرت سنیه در ماه محرم از آن نیز با ده هزار نفر سوار
 بفتح دیار عراق معین ساخته. و بمثنی بن حارث و دیگر امرای
 عسکریه امر نمود که با خالد بن ولید ملحق شده از مکان ایله نام بعراق
 در آیند. چون خالد از مدینه منوره برآمده بسوی عراق توجه نموده
 بعد از قطع مراحل وطنی منازل بمکان بانقیبا نام و اصل کشت. امیر
 بانقیبا و سومانجا بان نام بشرط تأدیه ده هزار دینار جزیه مصالحه کرده.
 خالد نیز مبلغ مذکور را گرفته بسوی حیره حرکت نمود. و چون
 نزدیک حیره رسید امیر انجا قبضة الطائی با اعیان و اشراف بلاد
 استقبال نموده. و بشرط تأدیه نود هزار درهم جزیه مصالحه کرده
 بعد از آن خالد بجانب ایله متوجه گشته و برای ملاقی شدن دره موقع
 حفر بمثنی و دیگر رؤسا امر نامه هارا نوشته ارسال نمود و الی ایله بنام
 هرمز که از طرف شاه ایران اردشیر بنبرد خالد معین شده بود قبل
 از رسیدن خالد موقع حفر را بدست آورده. پس خالد بجانب کاظمه
 میل نموده و مثنی بن حارثه را امیر مقدمه الجیش نخستین و قعقاع نام
 ذات را امیر دومین نصب کرده و خود در میان دو فرقه مانده بحرکت
 آمد. هرمز با عسکر خود بکنار آبی که در انجا یافت میشد زود
 رسیده و در میان اب و خالد درآمده قرار گرفت. خالد بجانب لشکر
 خود متوجه شده گفت هر اشکر که در محاربه صبر و ثبات بیشتر دارد